



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده عدم ولایت بر غیر

تاریخ: ۷ آبان ۱۴۰۱

موضوع جزئی: ادله عدم ولایت بر غیر - دلیل پنجم: کرامت انسان - دلیل ششم: سیره عقلا

مصادف با: ۳ ربیع الثانی ۱۴۴۴

جلسه: ۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بحث در ادله و مستندات قاعده عدم ولایت بر غیر بود و اینکه ضمن اثبات این قاعده و مشروعیت و اعتبار آن، از این ادله استفاده کنیم اصل بودن یا اماره بودن این قاعده را. چهار دلیل تا اینجا ذکر شد.

دلیل پنجم: کرامت انسان

البته این دلیل نزدیک به برخی از ادله گذشته است. می تواند دلیل مستقلی هم قلمداد شود یا تعبیر دیگری از بعضی از آن ادله باشد، دلیل این است که انسان دارای کرامت است؛ این یک امر مسلم است و مبنای شریعت در همه عرصه ها حفظ این کرامت است؛ یعنی حتی در حوزه سیاست دینی و اسلامی هم همواره سعی شده این حفظ شود. پس کرامت انسان یک امر مسلمی است. این کرامت اقتضا می کند که هیچ کسی بر او سلطه نداشته باشد جز خداوند تبارک و تعالی، و همچنین خود شخص هم به اقتضای آن کرامت حق ندارد پذیرای سلطه دیگران باشد. یعنی نه احدی غیر از خداوند حق دارد در امور انسان تصرف کند و نه انسان خودش حق دارد اجازه دهد دیگران در امور او تصرف کنند و این به مقتضای کرامت انسان است.

اگر بخواهیم این دلیل را در قالب یک قیاس تبیین کنیم، باید بگوییم انسان دارای کرامت است؛ کرامت انسان اقتضا می کند هیچ کسی نسبت به او سلطه و حق تصرف نداشته باشد، پس نتیجه این می شود که کسی نمی تواند در امور انسان تصرف کند و سلطنت بر او داشته باشد. باید در چنین قیاسی هر دو مقدمه ثابت شود.

مقدمه اول: انسان دارای کرامت است، البته نظر مستدل معطوف شده به کرامت از حیث تقوا؛ چون می گوید: در لسان قرآن و وحی معیار کرامت است، فقط تقوا معیار کرامت است؛ و لذا هر کسی متقی باشد کریم است و هر کسی اتقی باشد اکرم است، چون «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ». اگر انسان تقوا نداشته باشد، کریم نیست. به آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» هم استناد کرده اند. لذا هم اصل کرامت انسان را به استناد برخی آیات خواسته اند ثابت کنند و هم اینکه ملاک کرامت، تقواست. پس مقدمه اول که انسان دارای کرامت است، به نظر مستدل امر نسبتاً واضح و روشنی است.

مقدمه دوم: کرامت انسان اقتضا می کند غیر از خداوند کسی بر انسان سلطنت نداشته باشد. انسان از غیر خداوند اطاعت نکند و اساساً پذیرای امر و نهی دیگران و تصرف دیگران نباشد؛ خودش هم در امور دیگران نباید تصرف کند. این مقدمه یا کبری شاید به اجمال از آن گذشته اند و خیلی توضیح نداده اند که این به چه دلیل است؟ شاید از این باب باشد که خداوند او را خلق کرده و خداوند به او نعمت داده و اینها اقتضا می کند که از غیر او دستور نگیرد و اطاعت پذیری نداشته باشد. این استدلال در کلمات

آیت‌الله جوادی آملی بیان شده است. عباراتی که ایشان برای این منظور به کار برده‌اند، مختلف است؛ یعنی خیلی شاید این جهات در آن تفکیک نشده، مثلاً در جایی می‌گوید: کرامت انسان اقتضا می‌کند که انسان غیر خالقش را که خالق هستی است، عبادت و اطاعت نکند و جز برای او خضوع نکند و به غیر او محتاج نباشد و از غیر او سؤال نکند و بر غیر او توکل نداشته باشد و جز راهی که خداوند فرموده، نیمایید. در نتیجه حیات و ممات او برای خداوند باشد.

بررسی دلیل پنجم

اینجا چندین مطلب ذکر شده که هر کدام از اینها باید مورد توجه قرار گیرد. اینکه چون خدا خالق انسان است، چون تنها خداست که صلاحیت و قابلیت پرستش دارد، اینها حیثیاتی است که می‌تواند منشأ این امر باشد، ولی ما با اینها کار نداریم؛ فرض می‌گیریم این استدلال بر مبنای کرامت استوار شده است؛ مسأله کرامت انسان خودش یک موضوعی است که مستقلاً صرف نظر از جنبه خالقیت می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. لذا این را ما بر همین اساس بررسی می‌کنیم.

بررسی مقدمه اول: درباره مقدمه اول که انسان کرامت دارد، باید گفت: در مورد انسان دو نوع کرامت می‌توانیم تصویر کنیم؛ یکی کرامت ذاتی و دیگری کرامت اکتسابی. آنچه که به عنوان معیار در کرامت اکتسابی انسان مطرح است، تقواست. یعنی تقوا ملاک در کرامت اکتسابی است؛ انسان می‌تواند با تقوا، کریم شود و اگر مراتب بالای تقوا را طی کند، اکرم شود. این در مورد کرامت اکتسابی است و بحثی هم در آن نیست؛ پس این کرامت با تقوا حاصل می‌شود ولی همگان آن را ندارند بلکه انسان می‌تواند تقوا پیشه کند، خیلی‌ها هستند که این راه را طی نمی‌کنند. کرامت ذاتی در مقابل کرامت اکتسابی دیگر کاری به دستورات الهی و دین و اطاعت انسان از خداوند و مسأله تقوا ندارد. این محل اختلاف است که آیا انسان اساساً کرامت ذاتی دارد یا نه. عده زیادی کرامت ذاتی انسان را نفی می‌کنند و می‌گویند انسان بما هو انسان با قطع نظر از جنبه بندگی و عبودیت خدا و تقوای الهی، کرامتی ندارد. لذا در آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»، بحث صورت گرفته که اینکه خداوند می‌فرماید ما انسان را دارای کرامت کردیم، آیا منظور این است که انسان با قطع نظر از عقیده و عمل، یک کرامتی دارد که موجودات دیگر ندارند یا اینکه با ملاحظه آن است، و اساساً این کرامتی که این آیه از آن سخن می‌گوید به چه معناست. عقیده ما این است که انسان کرامت ذاتی دارد؛ گرچه خیلی‌ها این را نفی کرده‌اند. این کرامت ذاتی هم بنابر خود همین آیه بیان شده که انسان چیزی دارد که هیچ موجودی ندارد و در مورد همه انسان‌ها همین هست. بالاخره آن قوه عقل و آن چیزی که به نحو جوهری انسان را از سایر موجودات متمایز می‌کند.

حال که معلوم شد ما دو نوع کرامت داریم، یعنی کرامت ذاتی و کرامت اکتسابی (هر چند این کرامت ذاتی محل اختلاف است)، سخن ما با مستدل این است که در مقدمه اول که می‌گویید انسان دارای کرامت است و این کرامت را محصور می‌کنید در کرامت اکتسابی، این درست نیست (البته عرض کردم که این اختلاف مبنایی است). کرامت در انسان منحصر در کرامت اکتسابی نیست بلکه دارای کرامت ذاتی است. حال اگر مقصود کرامت اکتسابی باشد، به نحو مطلق نمی‌توانیم بگوییم انسان دارای کرامت است؛ برای اینکه خیلی‌ها این را کسب نکرده‌اند و این را همگان ندارند. پس اگر مقصود کرامت اکتسابی باشد، اینکه به صورت کلی بگوییم انسان دارای کرامت است، این جنس دارای کرامت است، محل اشکال است. ولی اگر مقصود کرامت ذاتی باشد، این را قبول داریم.

سؤال:

استاد: تعبیر ایشان این است «لان التقوی فی لسان الوحی الکریم هی المعیار للکرامه و حسب و أن درجات الکرامه تتبع درجات التقوی و من کان تقیاً کان کریماً و من کان اتقی کان اکرم و لا قیمه للانسان الا بالکرم»، این تصریح به این است که به طور کلی کرامت به معنای تقواست.

بررسی مقدمه دوم: مقدمه دوم هم این است که کرامت اقتضا می‌کند انسان از غیر خدا اطاعت نکند و تنها دستورات او را بپذیرد و دیگری هیچ سلطنت و ولایتی بر او نداشته باشد. در حقیقت دارند یک ملازمه‌ای ایجاد می‌کنند بین کرامت و مسأله نفی ولایت غیر یا نفی اطاعت از غیر. سؤال این است که کرامت اکتسابی آیا واقعاً چنین اقتضائی دارد؟ اگر کسی اهل تقوا و کرامت اکتسابی باشد، آیا لازمه‌اش این است که از دیگران اطاعت نکند؟ اینجا چه ملازمه‌ای وجود دارد؟ چه ملازمه‌ای بین رعایت تقوا و عدم امکان تصرف از ناحیه دیگران است؟ انسان می‌تواند تقوا و کرامت هم داشته باشد اما در عین حال از دیگران هم اطاعت کند. هیچ تالی فاسد عقلی در اینجا پیش نمی‌آید؛ مثلاً ولایت برخی از کسانی که رعایت می‌کنند مصالح مولی علیه را، مثلاً مهجور شده یا در عسر و حرج است، این چه منافاتی با مسأله تقوا دارد؟ به نظر می‌رسد اینکه کرامت اکتسابی به نحو مطلق و عام اقتضای عدم جواز تصرف غیر خدا در امور انسان را داشته باشد، فیه تأمل.

بنابراین با توجه به این اشکال، به نظر می‌رسد این استدلال هم مقبول نیست. اگر ما یکی از این دو مقدمه را هم نپذیریم، استدلال ناقص است، چه رسد به اینکه هر دو مقدمه اشکال داشته باشد. البته مقدمه دوم را اگر اینطور معنا کنیم که چون انسان کرامت دارد و اهل تقواست و تقوا یعنی امتثال اوامر و نواهی خدا و لاغیر، یعنی اطاعت از خدا و انجام واجبات و ترک محرمات و خدا تنها منبع یا مصدر مشروعیت امر و نهی است، بنابراین هیچ کسی غیر از خدا نمی‌تواند امر و نهی کند، مگر کسی که خدا به او اذن داده باشد. لذا مقدمه دوم را ممکن است بتوانیم بپذیریم اما مقدمه اول واقعاً تمام نیست.

تقریر دیگری از دلیل پنجم

ممکن است مقدمه اول را به این شکل اصلاح کنیم و بگوییم انسان دارای کرامت ذاتی است و کرامت ذاتی انسان اقتضا می‌کند تنها از خداوند اطاعت کند و دیگران حق تصرف نداشته باشند، در این صورت شاید بتوان این دلیل را پذیرفت.

سؤال:

استاد: یعنی انسان با هر عقیده و با هر فکری ولو منکر خدا باشد دارای کرامت است، انسان نسبت به سایر موجودات یک برتری و کرامت دارد. کرامت کرامت ذاتی دارد یعنی خداوند به او عقل داده، فطرت داده، اختیار داده، آزادی اراده داده، این انسان بودن یک لوازمی دارد که ما باید به این لوازم ملتزم شویم. این یکی از ادله‌ای است که برای حرمت اهانت به مقدسات (منظور از مقدسات، مقدسات همه انسان‌هاست و نه فقط مسلمین یا شیعیان) همین کرامت ذاتی انسان است؛ اینکه بالاخره انسان به واسطه عقل و اینکه خداوند او را متفاوت از سایر موجودات خلق کرده، یک کرامتی دارد و این ذاتی است. حفظ این کرامت ذاتی در یک جاهایی تأثیر دارد و اثر خودش را گذاشته است. مثلاً مقتضای کرامت ذاتی انسان این است که جان و مال و آبروی او محترم است، حالا اگر کسی آدم کشت و مرتکب قتل شد، اینجا حکم قصاص که در حقیقت کشتن این شخص است، با آن کرامت ذاتی منافات ندارد. پس برای اینکه از آن اشکال خلاص شویم، می‌توانیم دلیل پنجم را اینطور تقریر کنیم، ولی آیا این

درست است یا نه، این را باید بررسی کنیم و ما هنوز اظهار نظر نکرده‌ایم. من کرامت ذاتی را قبول دارم، اما این استدلال آیا درست است یا نه، هنوز راجع به این حرف نزدیم.

سؤال:

استاد: اینکه انسان ولو کافر هم باشد، همین آدم کافر که الان منکر است و دارد عناد می‌ورزد و می‌گوید «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»، سؤال این است که اگر او فحش نداد، شما به استناد این بیان می‌توانید فحش بدهید؟ این آیه را می‌خواهیم استدلال کنیم؛ مقتضای این بیان شما این است که اگر او فحش نداد، پس شما مجاز هستید ما الان وارد یک بحث دیگری می‌شویم که طول می‌کشد؛ ان شاء الله درباره این موضوع در جلسات آینده بحث خواهیم کرد. این بحث مهمی است، البته خیلی‌ها این را رد کرده‌اند و بعضی هم این را پذیرفته‌اند.

به هر حال این استدلال قابل طرح است. تقریری که گفتیم می‌شود براساس آن این استدلال را از آن مشکل رها کرد، این است که انسان دارای کرامت ذاتی است؛ حال فرض کنیم دارای کرامت ذاتی باشد، اما آیا این کرامت ذاتی اقتضا می‌کند که غیر خدا بر او مسلط نباشد و تصرف در او نکند؟ عرض کردیم مقدمه اول از اشکالی که در تقریر قبلی به آن ایراد شده بود، خلاص می‌شود؛ یعنی مشکلی ندارد. اما مقدمه دوم و اینکه کرامت ذاتی انسان اقتضا کند هیچ کسی غیر خدا بر او سلطنت نداشته باشد، این اول الکلام؛ چرا کرامت ذاتی انسان اقتضا می‌کند که هیچ کسی تصرف در امور او نکند؟ کرامت ذاتی انسان جای خود، اما اینکه این سبب شود احدی غیر از خدا نتواند به او امر و نهی کند، کلیت آن قابل اثبات نیست.

سؤال:

استاد: فی الجمله منافاتی ندارد؛ یعنی این دو قابل جمع هستند، کرامت ذاتی با اینکه انسان از غیر خدا هم اطاعت کند. به صورت کلی اینطور نیست که اگر انسان کرامت ذاتی داشته باشد، به هیچ وجه احدی غیر از خدا بر او سلطنت نداشته باشد. ما آنجایی که می‌گوییم انسان مملوک و مخلوق خداست، آنجا هیچ اختیاری از خودش ندارد و همه چیز برای خداست؛ بنابراین دیگری هم هیچ حقی برای تصرف ندارد. بعضی از دلیل‌های قبلی این چنین بود. اما این دلیل با صرف نظر از مسأله خالقیت و توحید و آن مواردی که ذکر کردیم، این دلیل قابل استدلال نیست.

دلیل ششم: سیره عقلا

سیره عقلا با قطع نظر از قوم، نژاد، ملیت، مذهب، دین، رنگ، همه اینها، بر این است که در امور خودشان حق تصرف به خود می‌دهند و به دیگران حق تصرف نمی‌دهند. سیره عقلا بر این است که اگر کسی در امور دیگری تصرف کند، او را مذمت می‌کنند، او را مؤاخذه می‌کنند که به چه مناسبت در کار او دخالت می‌کنی، به او امر و نهی می‌کنی و انتظار داری امر و نهی تو مورد امتثال قرار گیرد. کسانی که این حق را برای خودشان قائل هستند که در امور خودشان تصرف کنند، حداقل اگر مدح نکنند، مذمت هم ندارند و این سیره عقلانی جدید و حادث هم نیست؛ از گذشته این سیره بوده و ما ردعی هم از ناحیه شارع ندیدیم. این سیره در مرئی و منظر شارع هم بوده، اما ما ردعی ندیدیم بلکه می‌توانیم به استناد برخی ادله بگوییم امضا هم شده است. پس سیره عقلا هم می‌تواند پشتوانه این قاعده باشد. اینکه کسی بر کسی ولایت ندارد و کسی حق تصرف در امور و شئون دیگری ندارد. البته قلمرو تابع سیره عقلاست؛ یعنی مثل همه موارد مربوط به سیر عقلاییه، ما باید بررسی کنیم و ببینیم عقلا در چه محدوده‌ای

این بنا را دارند؛ این مهم است؛ معمولاً در سیره‌های عقلانی اینطور نیست که ما صرفاً به یک قدر متیقن به معنایی که مثلاً در باب برخی از ادله لبیه مثل عقل استناد می‌کنیم، اینجا هم این چنین باشد.

سؤال:

استاد: سیره عقلا بما هم عقلا، یعنی بنای عملی عقلا بر این است و ردع و منعی هم از سوی شارع نشده؛ لذا می‌تواند عدم ولایت بر دیگران را ثابت کند.

عرض کردم که قلمرو این مثل همه موارد دیگر تابع این است که ما ببینیم عقلا تا کجا به این سیره ملتزم هستند؛ باید بررسی شود که عقلا در این موارد چگونه عمل می‌کنند، آن می‌شود معیار. اینجا باید رجوع به سیره عقلا کرد تا قلمرو عدم ولایت بر غیر معلوم شود. این فرق می‌کند با جایی که ما بخواهیم به یک اصل تمسک کنیم؛ سیره عقلا چنین اقتضایی دارد و کلیت آن فی الجمله ثابت است. ما اصل اعتبار این قاعده را می‌خواهیم ثابت کنیم. در این مقام فعلاً به قلمرو کار نداریم.

سؤال:

استاد: آن ردع سیره نیست؛ اگر یک جا استثنا شود آن را ردع نمی‌گویند.

سؤال:

استاد: این بستگی به این دارد که ما سیره عقلا را چگونه تفسیر کنیم؛ این را برگردانیم به عقل عملی یا نه، این بحث دیگری است. ولی اصل اینکه سیره عقلا به عنوان یک دلیل ولو اینکه شما بخواهید بگویید آخر آن امضاء شارع است، عدم ردع شارع است در اینها اختلاف است.

بحث جلسه آینده

جمع‌بندی این ادله را در جلسه آینده عرض خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»